

استاد ایرج افشار و مطبوعات

نگاهی به نیم قرن فعالیت مستمر مطبوعاتی

سید فرید قاسمی

اشاره

آنچه در پی می‌آید حاصل گفتگو با بزرگمردی است که شهرت جهانی دارد. کارنامه کوشش‌های فردی و خدمات ارزنده او در زمینه تاریخ، کتابداری، کتابشناسی، نسخه‌شناسی، تصحیح و احیای متون قدیمی، گردآوری مجموعه‌ها و سازماندهی کتابخانه‌ها و بزرگداشت بزرگان علم و ادب و فرهنگ و معرفی گمنامان شهرستانی، انتشار کتاب‌ها، مجله‌ها و... فراتر از آن است که این قلم قاصر بتواند از عهده توصیف بر آید و گوشه‌ای از ثمره عمر پر برگ و بار او را به نگارش در آورد. خیل عظیمی از استادان، محققان و نویسندگان ایرانی و خارجی به مرتبت علمی و جایگاه بلند این بزرگوار واقفند و نیک می‌دانند که آنچه درباره او گفته و نوشته شود حق مطلب ادا نخواهد شد.

باری، پرسش‌ها و پاسخ‌هایی که پس از این مختصر می‌خوانید فقط درباره فعالیت‌های مطبوعاتی ایشان است.

- چون محور این گفتگو فعالیت‌های مطبوعاتی جنابعالی است، لطفاً بفرمایید از چه تاریخی با مطبوعات آشنا شده‌اید؟
- وقتی به مدرسه ابتدایی می‌رفتم، معلم ما به نام هدایت‌الله حکیم‌الهی به من گفت که پدر شما مجله‌ای می‌نوشته که من شماره‌هایی از آن را می‌خواهم. مرادش مجله آینده بود که در سنوات ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶ منتشر می‌شد. من به علت کودکی توجهی نداشتم با اینکه در خانه ما گوشه و کنار تعدادی از آن دیده می‌شد به هر حال آن پیغام را برای پدرم آوردم و چند شماره از آن مجله را برای معلم ابتدایی‌ام داد و برای او بردم. یادم نمی‌رود که آقای حکیم‌الهی که هنوز زنده است و خدا سلامتش بدارد، به دانش‌آموزان فرزند می‌گفت، به من گفت: فرزند ملتفت باش و بدان که این مجله از نوشته‌های باارزش است و بزرگ که شدی حتماً بخوان. این سابقه را از این حیث عرض کردم که به تدریج من با نوع مطبوعات و آثار چاپ شده‌ای که اسمش مجله است آشنایی پیدا کردم.
- گویا نخستین مسؤولیت رسمی مطبوعاتی شما مدیریت داخلی مجله آینده است
- بله، در تابستان ۱۳۲۳ دوباره پدرم به فکر تجدید انتشار مجله افتاد. من هم در آن موقع حدود بیست سالم بود و علاقه‌مندی داشتم به کار مطبوعات، به خصوص از حیث خواندن روزنامه‌هایی که بعد از شهریور ۱۳۲۰ شروع شده بود وقتی به دبیرستان می‌رفتیم صبح‌ها بچه‌ها صحبت از مجله‌ها و روزنامه‌های تازه می‌کردند و اخبار روزانه مملکتی زبانزد همه بود. به هر حال مجله آینده دوره جدیدش در پاییز ۱۳۲۳ - اگر اشتباه نکنم - شروع

شد و پدرم هم که گرفتار کارهای رسمی و اداری خودش بود مرا مکلف به اداره کارهای مجله، رفتن به چاپخانه و خرید کاغذ و سایر کارهایی که مجله دارد، کرد. اولین مشکل من غلطگیری بود. مجله در چاپخانه مجلس چاپ می‌شد. مرد بلندبالای، خوش قامت، بسیار استواری رئیس صفحه‌بندی آنجا بود به نام مطیر که پسرش بعدها چاپخانه بهمن را راه انداخت. دفعه اولی که من رفتم آنجا و مقالاتی را برده بودم که بگیرم برای غلطگیری، به من گفت کی بناست این را غلطگیری بکنند. این کلمه برای من تازگی داشت و هیچ آشنایی نداشتم به این موضوع گفتم بینم پدرم چه می‌گوید. بعد به شما خبر می‌دهم. اخبار و ورقه‌هایی را که حروف‌چینی کرده بودند و آن وقت‌ها به صورت طوماری بود اینها را آوردم به منزل و همان روز اول مقداری از مقدمات طرز غلطگیری این اوراق حروف‌چینی شده را پدرم به من یاد داد و طبعاً مقداری را که تصحیح کردم به او نشان دادم و او مرا متوجه بعضی ناهمواری‌هایی که بود یا بی‌دقتی‌هایی که کرده بودم، کرد. و آرام آرام این کار را انجام می‌دادم. آن مواقع برای هر کاری خودمان باید مراجعه می‌کردیم. چاپخانه مجلس کاغذی در اختیارش نبود. کاغذ را باید می‌رفتیم از بازار بین‌الحرمین می‌خریدیم. و مقوا را از جای دیگر می‌خریدیم. به هر حال بعد از چاپ، مجله‌ها را توزیع می‌کردیم، سهمیه مشترکین را به پست می‌بردیم و حق اشتراک‌ها را دریافت می‌کردیم و قس علی ذلک.

○ مدت دو سال این کار ادامه داشت و یکی از بهترین فرصت‌هایی بود برای من که با عده کثیری از بزرگان ادب و بعضی از رجال آشنایی پیدا کردم

برای این که بایست مقالاتشان را می‌بردم غلطگیری کنند و برگردانم. مقاله بگیرم و این واسطه‌گی موجب این آشنایی‌ها شد. تا اینکه مجله دوره سومش - شاید اواخر ۱۳۲۵ بود - به پایان رسید و فهرست مندرجات لازم داشت. این کار را هم شاید برای تمرین و یا به‌هرحال از باب این که کاری کرده باشم به عهده من گذاشتند و براساس نمونه‌ای که قبلاً داشت. این فهرست که نخستین فهرستی است که توسط من تهیه شده است، به عهده من گذاشته شد. آنجا بود که کمی با اصول الفبایی کردن نام‌ها انس گرفتم.

- از چگونگی همکاری با جهان نو بگوئید
- آینده تعطیل شد و دفتر ما در آن وقت در اتاقی بود در بن‌بستی سر چهارراه سر در سنگی از املاک پدرم که به نام دربند دکتر افشار نام داشت و روبه‌روی آن اتاق دیگری بود طرف شمالی که مرحوم حسین حجازی مدیر جهان نو - که در آن روزگار مدیر راه نو بود - آنجا را اجاره کرده بود برای دفترش و مجله راه نو ابتدا صاحب امتیازش مرحوم محمد سعیدی بود و چون نمی‌خواست دیگر ادامه بدهد آقای حجازی که با او کار می‌کرد و سردبیری راه نو را داشت، امتیازی به نام خودش گرفت به نام جهان نو و در همان جا انتشار جهان نو را آغاز کرد. خیال می‌کنم ۱۳۲۶ یا ۱۳۲۷. این دفتری که آقای حجازی در اجاره‌اش بود جای عجیبی است برای این که یک مدتی مجله آینده آن جا در می‌آمد. یک مدتی قبل از آن در دوره رضاشاه، علی اصغر امیرانی آن را اجاره کرده بود و محل چاپ و نشر بلیت مسابقات اسب‌دوانی و مجله کوچکی هم قبل از خواندنی‌ها در آنجا منتشر می‌کرد. به‌هرحال یک بنایی بود که تاریخچه‌اش با کار مطبوعات آغشته شده

بود. باری جهان نو را وقتی حجازی شروع کرد، من هم به علت انس و علاقه و همجواری و روبه‌رو بودمان و اینکه غالباً همدیگر را می‌دیدیم و مخصوصاً جمعه‌ها با عده‌ای از دوستان و آقای حجازی به راه‌پیمایی و کوهنوردی می‌رفتیم علاقه‌مندی من به جهان نو زیاد شد و آقای حجازی هم روی خوشی نشان می‌داد تا با او همکاری داشته باشم. همکاری من، همکاری قلمی بود و جز این یک مقداری هم همکاری مطبوعه‌ای با او داشتم، به این معنا که در مواقعی که به ملایر و جاهای دیگر می‌رفت و کارهایی داشت، مجله را که در چاپخانه فردوسی چاپ می‌کرد می‌سپرد که من هم سری بزنم و مراقبتی داشته باشم. مجله جهان نو دو، سه دوره دارد. یکی همین دوره اولش است که شکل و شمایلش و روی جلدش را به شکل مجله نیوزویک - آنقدر که یادم است - درست کرده بود. دوره بعدی‌اش دوره‌ای است که ماهانه شد و عده‌ای از منورین ایران باهاش همکاری می‌کردند بنده آن وقت خودم گرفتار راهنمای کتاب بودم. با او کاری نداشتم. اما در این دوره اول مدتی مرتضی کیوان که ابتدا با خانم نیر سعیدی همکاری داشت و سردبیری و یا مدیر داخلی مجله بانو بود به حجازی کمک کرد هر دو در وزارت راه بودند. هم حجازی و هم کیوان. و کیوان مدتی سردبیری رسمی جهان نو را قبول کرد تا این که بعدها توجهش به طریق‌های دیگری شد و طبعاً از جهان نو کنار رفت. جهان نو یک کانونی هم بود برای ملاقات با افراد مختلف در آن دوره. در همین دفترش، یک روزی از روزهای هفته می‌آمدند. هم از گروه جوان‌ها مثل آقای زرین‌کوب، آقای محجوب، آقای علی کسمایی، آقای حسین کسمایی، حتی شاید آقای

علی‌اکبر کسمایی و مرحوم مرتضی کیوان و بعضی از شعرا، اگر اشتباه نکنم شاید سایه و از قدیمی‌ترها مثل آقای علی جواهرکلام، عباس شوقی، خانابای طباطبایی، مرحوم غلامرضای سعیدی و این نوع افراد که دقیقاً حالا یادم نیست و بیش از این‌ها می‌آمدند. در این سال‌ها که جهان نوبه سال سوم یا چهارم رسیده بود من دیگر کارمند دانشگاه شده بودم و وقتم آنقدر کفایت نمی‌کرد که دائماً با حجازی باشم.

● چطور شد که سردبیری مهر را پذیرفتید؟

○ مجید موقر در آن مواقع به فکر این افتاده بود که دوباره مهر را راه بیندازد. آقای موقر به من مراجعه کرد. شاید سوابق مرا می‌دانست یا به او گفته بودند. به هر حال ایشان گفتند که شما بیا و مجله مهر را راه بینداز. من هم چون علاقه به کارهای مربوط به تحقیقات ایرانی و مطالعات قدیمه داشتم، پذیرفتم. البته مجله مهر سال هشتم و چند شماره از سال نهم که درآمد قسمت اعظم در همین زمینه است. ولی یک مقداری هم مطالب اجتماعی و مرتبط با روز دارد که خود مرحوم موقر می‌نوشت و اداره می‌کرد. مهر در آن جریان‌های سال‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ که بیشتر مردم و به ویژه جوان‌ها طالب مجله‌های تازه و اجتماعی و نو بودند. نتوانست طبعاً دوام بیاورد و به هر حال موقر تصمیم به تعطیل آن گرفت. این سابقه مجله‌نویسی با مهر بود. آشنایی با استادان یا بهتر بگویم شاگردی که با دکتر صفا کرده بودم و او معلم من بود در دبیرستان و همچنین آقای دکتر خطیبی که در شیر و خورشید بودند، هر دو، به فکر افتادند که مجله شیر و خورشید سرخ را یک تحولی در آن بدهند. باز به من مراجعه شد و حتی ابلاغی هم مرحوم

علی اصغر حکمت که دبیر کل یا رئیس هیأت مدیره‌اش بود نوشت و مرا به این کار نصب کرد اما به هر حال تقدیر نخواست که من بتوانم قبول بکنم و انجام نشد. این کار چون مقارن همین ایام بود این را عرض کردم.

- فرهنگ ایران زمین را براساس چه ضرورتی با دوستان پایه‌گذاری کردید؟
- با دوستان هم مشرب، از حیث تحقیقات ادبی و تاریخی که غالباً با هم بودیم آقایان دکتر منوچهر ستوده، دکتر مصطفی مقربی، محمدتقی دانش‌پژوه دکتر عباس زریاب خویی و دکتر محمد کیوان - که آن وقت به دکتر محمد کیوان پورمکری و حالا دکتر محمد مکرری معروف است - دوره‌های ادبی داشتیم و صحبت این شد که نشریه‌ای نسبتاً محکم‌تر از آن چه منتشر می‌شد برای انتشار مطالب و تحقیقات منحصر به زمینه‌های ایران‌شناسی به سبک و شکل مجله‌های شرق‌شناسی به وجود بیاوریم این بود که فرهنگ ایران زمین اساسش ریخته شد. ولی از میان عده‌ای که این فکر را داشتیم تنها پنج نفر باقی ماندیم که کمک کردیم به تأسیس آن آقای دانش‌پژوه، آقای ستوده، آقای مقربی، آقای زریاب و بنده، بقیه شاید به جز آقای مکرری، یکی دو نفر دیگر هم بودند که شاید آقای دبیرسیاقی هم بود که حالا یادم نیست. آنها دیگر مشارکتی در این کار با ما نکردند. شماره اولش به علت آشنایی من با چاپخانه فردوسی در آنجا چاپ شد بعدها در چاپخانه‌های مختلف مثل رنگین و دیگر چاپخانه‌ها از جمله افست چاپ شد. در ابتدا ایران زمین هر سه ماه یکبار در می‌آمد. سه چهار سال هم به همین صورت بود تا اینکه ترتیب سالانه به خودش گرفت. و ۲۸ جلد تا حالا درآمده که در سنوات اخیرش فاصله‌هایی افتاده و منظم نشده که سالی یک بار در بیاید.

- گویا در سال‌های ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۵ سردبیر سخن هم بوده‌اید.
- بله، پس از تعطیل شدن مجله مهر و آزاد شدن من از کار مطبوعاتی با توجه به این که دکتر پرویز ناتل خانلری استاد من بود در دبیرستان و غالباً به محفل او، که عده‌ای مثل صادق هدایت، دکتر شهید نورایی و دیگران جمع می‌شدند. عده‌ای هم از دانشجویان سابقش مثل آقایان یحیی و سیروس ذکاء مصطفی فرزانه، تورج فرازند و جمعی دیگر آنجا آمد و شد داشتند و می‌رفتیم و می‌آمدیم. آقای دکتر ناتل خانلری گرفتار کارهای اداری بود. یک روز کاغذی به او نوشتم که اگر شما گرفتار هستید، من حالا آزاد شدم. اگر خدمتی از دستم بر بیاید برای شما انجام بدهم. حاضرم، خیلی با محبت و علاقه‌مندی مرا خواست و کار مجله را به من سپرد. حدود دو یا سه سال در مجله سخن با او همکاری داشتم. هر شماره آن دوره نیز مقاله‌هایی به اسم من هست. من با او همکاری داشتم مجله را چاپ می‌کردیم. دفترش در خیابان سعدی بود. نزدیک شرکت بیمه که به چاپخانه رنگین نزدیک بود. جای خوبی بود. تا این که فشار آوردند به دکتر خانلری که اینجا را باید تخلیه کنی. دکتر خانلری هم که واقعاً گرفتار کارهای رسمی‌اش بود و نمی‌رسید به من گفت شما برو جایی پیدا کن و اجاره کن. دوستی من داشتم به نام هارونیان یک عمارتی ساخته بود سر چهار راه کالج رفتم به او گفتم دکتر خانلری جا ندارد و می‌خواهیم مجله را از آنجا ببریم و به هر حال چون با من آشنا بود گفت بهتون یک آپارتمانی می‌دهم و بیاید ولی چون آشنایی من با شماست، اجاره‌نامه را با دو نفری شما می‌بندیم. با دکتر خانلری رفتیم به محضر و آنجا را دو نفری اجاره کردیم. آقای دایی‌زاده که

کارهای اداری مجله سخن را می‌کرد اسمش را ببرم برای اینکه حقی دارد به گردن مجله سخن برای این که از سال‌های سوم و چهارم مجله سخن کارهای اداری را او انجام می‌داد و این آدم سال‌های دراز معاون چاپخانه دانشگاه بود و تا آخر هم با دکتر خانلری کار کرد و دکتر خانلری چون یک وقتی رئیس انتشارات دانشگاه بود و او را می‌شناخت این کارها را از او خواسته بود. باری آقای دایی‌زاده محل را اسباب‌کشی کرد و منتقل شدیم به روبه‌روی چهار راه کالج و اینجا نزدیک خانه من بود و پنج دقیقه تا خانه فاصله بیشتر نبود. دکتر خانلری یک روزی به شوخی گفت تو رفتی جایی پیدا کردی به خودت نزدیک باشد و به من دور. آن وقت‌ها او وسیله‌ای نداشت و باید پیاده می‌آمد و می‌رفت. این شوخی را با من کرد باری علت این که من سخن را رها کردم فرصت مطالعاتی برایم پیدا شد در یونسکو که بروم و بورس به من تعلق گرفت که برای کار کتابداری به فرانسه بروم. حالا این سنه ۱۳۳۵ است و اتفاقاً یک کار دیگر هم گردن من افتاده بود که دکتر یار شاطر بنا بود چند ماه برود تدریس بکند در دانشگاه کلمبیا آمریکا، خواسته بود که من نظارتی هم به کار او بکنم در بنگاه ترجمه و نشر کتاب، بعد از ظهرها هم باید به کار سخن سر می‌زدم و هم آن کار را. بالاخره این بورس که آمد ناچار شدم که به آقای خانلری بگویم که من باید بروم و به آقای یار شاطر هم نوشتم که این کار یک سالی متوقف می‌ماند تا من بروم و برگردم و رفتیم و رابطه من به این صورت با مجله سخن قطع شد و از این پس کار عملی با او نکردم. جز این که چند تا گزارش نوشتم و از اروپا و وضع کتابداری نوشتم و مسائلی که باید در ایران اعمال کرد برای او

فرستادم و او لطف کرد و آنها را در مجله‌اش چاپ کرد.

- پس از بازگشت، مدیریت راهنمای کتاب را عهده‌دار شدید؟
- بازگشت از فرنگ و دیدن این که آنجا چقدر مجله متنوع و تخصصی هست و کارهای کتابداری چقدر پیشرفت دارد طبعاً در فکر من تحولاتی را به وجود آورد. این بود که در مراجعت با همفکری آقای یارشاطر توانستیم ابتدا کلوب کتاب را راه بیندازیم. مقصود ما از راه‌اندازی کلوب کتاب این بود که کتاب‌های جدید باشد. مردم بیایند بخوانند و قرض بگیرند و یا برایشان با پست فرستاده بشود و برگردانند. این کار برای کمک به کسانی بود که نمی‌توانستند کتابی را بخرند و یا ضرورت نمی‌دیدند کتابی را بخرند. آسان در اختیارشان باشد و نمایشگاه‌های کتاب که تا آن وقت انجام نشده بود و اولین نمایشگاه را همین کلوب کتاب از کتاب‌های جدید برگزار کرد چون اشاره به این کار شد باید یاد بکنم از آقای ناصر و محسن مفخم که جایی در اختیارم قرار دادند و این کار انجام شد. زیرا آنها انجمنی قبلاً تأسیس کرده بودند به نام انجمن گیتی که محلی داشتند در بالای خیابان لاله‌زار نو و موقعی که ما این کار را شروع کردیم و استفاده کردیم از محل آنها. جای آنها نزدیک به بریتیش کانسیل - مرکز تعلیمات زبان انگلیسی بریتانیا - بود و آنها به ما اجازه دادند و گفتند تا جایی نگرفته‌اید بیاید در این محل ما کارتان را انجام بدهید. پیشرفت نسبی کلوب کتاب موجب شد که ما کارمان را گسترش دادیم به صورت این که کلوب را تبدیل کردم به انجمن و مجله‌ای برایش ایجاد کردیم به نام راهنمای کتاب این مجله برای نقد و معرفی کتاب و مسائل فرهنگی منتشر شد. خود انجمن هم دارای

کتابخانه نسبتاً خوبی شد. بجز ایجاد نمایشگاه و قرض کتاب اولین کتابخانه متحرک را هم به وسیله کامیونی به ورامین و بعضی از آبادی‌های اطراف فرستادیم. باری راهنمای کتاب تقریباً کار اصلی مطبوعاتی من شد در آن وقت که از سال ۱۳۳۷ تا ۱۳۵۷، بیست و یک دوره متوالی انتشار یافت. ابتدا فصلی بود. یک مدتی از میانش ماهانه شد. باز فصلی شد در سنوات آخر. البته باز یکی از سال‌ها هم که من رفته بودم برای سفر مطالعاتی به آمریکا یعنی یک سال و نیم‌اش، شماره‌های کمتری از آن منتشر شد مفید بودن و خوب و بد و تأثیر این مجله مرتبط با قضاوت آینده و تاریخ است.



- گویا به موازات راهنمای کتاب، چند نشریه دیگر را نیز اداره می‌کرده‌اید مثل کتاب‌های ماه، نسخه‌های خطی، کتابداری، ایران‌شناسی، و افزون بر آن عضویت در تحریریه چند نشریه را هم داشته‌اید؟
- بله، در کنار راهنمای کتاب، یک کاری هم آقای همایون صنعتی که مدیر انتشارات فرانکلین بود به گردن من گذاشت به نام کتاب‌های ماه که من مستقیماً در شماره اول آن دخالت نداشته‌ام ولی از شماره دوم تا پایانش که تعطیل شد زیر نظر من انتشار یافت. این کتاب‌های ماه ناشرش انجمن ناشران ایران بود و این انجمن ناشران ایران باز به هواخواهی و پیگیری و علاقه‌مندی آقای صنعتی‌زاده تأسیس شد. عده‌ای از ناشران کمک مختصری به این می‌کردند و تنها کارش هم انتشار همین مجله بود که محتوایش بعضی مقالات و اخبار و بیشتر اعلانات کتاب‌های همین ناشرین بود که پول می‌دادند. برای این که خوانندگان بفهمند چه کتاب‌های جدیدی درآمده، چهار سال این مجله منتشر شد. یکی دیگر از کارهایی که در جوار راهنمای کتاب انجام شد ضمن این که ما در آن جا معرفی کتاب‌های تازه داشتیم یک نشریه نسبتاً مرتبی هم به نام کتاب‌های ایران منتشر کردیم که سیزده سال دوام یافت و آن عبارت بود از فهرست سالانه کتاب‌هایی که در ایران منتشر می‌شد و بعد از این که من رفتم به کتابخانه ملی و مدیر آنجا شده بودم و همین فکر را آنجا آغاز کردم و خوشبختانه جلد اولش به نام انتشارات ایران درآمد. دیگر ضرورتی به ادامه کتابهای ایران وجود نداشت. اینجا باید یاد بکنم از همکارانی که در کتابخانه ملی آن وقت پذیرفتند که این زحمت را متقبل بشوند و انجام دادند. آقای محمد زهری. آقای جمال میرصادقی. خانم

بحرینی اینها نخستین کسانی بودند که جمع‌آوری مطالب مربوط به فهرست کتاب‌های سالانه را شروع کردند. در همین سال‌ها من بازگشتم به دانشگاه یک سال آمریکا بودم. یک سال هم کتابخانه ملی بودم و پس از آن دوباره بازگشتم به دانشگاه در اینجا فرصتی حاصل شد که چند نشریه‌ای به وجود بیاید، یکی نشریه نسخه‌های خطی بود به نام نشریه کتابخانه مرکزی درباره نسخه‌های خطی که بعداً اسمش را کردیم نسخه‌های خطی نشریه کتابخانه مرکزی. این نشریه ظاهراً ۱۳۴۰ شروع شد و اولین شماره‌اش آن موقع منتشر شده است. پیشنهاد انتشارش هم توسط یک دانشمند عرب شد به نام دکتر صلاح‌الدین منجم که رئیس مؤسسه المعهد المخطوطات العربیه در قاهره بود. مسافرتی به ایران آمده بود و روزی به من و آقای دانش‌پژوه گفت شما با این گنجینه‌های مفصل کتاب‌های خطی که در مملکتتان دارید باید یک نشریه‌ای که منحصر باشد به معرفی نسخه‌های خطی که مرتب هم در بیاید، منتشر کنید. خودشان آن کار را کرده بودند و دو سه سالی بود که در قاهره یک همچین نشریه‌ای به نام مجله المخطوطات العربیه منتشر می‌کردند. باری این پیشنهاد او مثل جرقه‌ای بود که به آقای دانش‌پژوه و من اصابت کرد و پیشنهاد دادیم به آقای دکتر ذبیح‌الله صفا که رئیس انتشارات دانشگاه بود و گفتیم که این کار انجام بشود. خوشبختانه پذیرفته شد و شروع کردیم و هر دو سه سالی یک دفعه یک جلد منتشر کردیم که حالا دوازده جلدش منتشر شده است. کار دیگری که ضرورت داشت انجام بشود به صورت نشریه چند وقت یک بار یک مجله‌ای بود که مطالب و مندرجاتش جنبه کتابداری داشته باشد و اصول جدید و مسائل کتابداری در

آن مطرح بشود. این بود که نشریه کتابداری آغاز شد. سال ۴۵ و ۴۶ اولینش منتشر شد. خوشبختانه متوقف هم نشد و یا این که من دیگر از آنجا رفته‌ام هنوز گاه به گاه در می‌آید یکی دیگر از نشریاتی که در دانشگاه تهران انتشار یافت نشریه‌ای بود به نام ایران‌شناسی. مرکزی بود به نام مرکز مطالعات تمدن خاورمیانه که بودجه و مخارج کارش را آقای دکتر حافظ فرمانفرمایان استاد دانشکده از محل موقوفات فرمانفرما می‌پرداخت و به فکر انتشار نشریه‌ای افتاد در ضمن صحبت و هم صحبتی کلمه ایران‌شناسی انتخاب شد و اسم مجله ایران‌شناسی گذاشته شد. و اولینش هم فهرست نامه کتابشناسی‌های ایران است که بنده تهیه کرده بودم. این کار چاپ شد و دیگر او از ایران به آمریکا رفت و این فعالیت متوقف شد. دکتر سید حسین نصر که رئیس دانشکده ادبیات شد به فکر تجدید فعالیت این نشریه افتاد. با این نظر که چون نشریه دانشکده ادبیات به فارسی است و مطالب و مندرجات آن نوشته استادان ایرانی است این نشریه تبدیل بشود به یک مجله زبان‌های خارجی و منعکس‌کننده مقاله‌های خارجی که استادان و ایران‌شناسان دیگر می‌نویسند. به هر حال سه شماره دیگر از این مجله منتشر شد که مقالاتش اغلب به زبان‌های خارجی بود اما ادامه نیافت چون هم من گرفتار شدم و آقای دکتر نصر از آن جا رفت. در همین دوره‌ها، مدت کوتاهی هم انتشار مجله دانشکده ادبیات از صورت اینکه زیر نظر مستقیم دانشکده بود به درآمد و زیر نظر هیأت تحریریه گذاشته شد که آقای دکتر زرین‌کوب، دکتر احمد تفضلی و مختصری هم بنده در این کار دخیل شدیم و به هر حال این را گفتم که اگر روزی یک کسی اسم بنده را آن جا دید،

بداند مناسبش این بوده است که آن جا اسم من آمده، باری این رشته‌ها همه به این جا خاتمه پیدا کرد که من از دانشکده بازنشسته شدم و فوراً مجله آینده را به جای راهنمای کتاب که تقریباً تعطیل شد و دلبسته به او بودم راه انداختم. البته با یک تغییراتی در مسایل و مطالب دیگر درست از بهار ۱۳۵۸ که شروع شده بدون وقفه تا سال ۱۳۷۲ نشر شده است. تا ببینم به امید خدا چه می‌شود.

- بعضی از مجله‌ها را مثل یغما، زمانی که مرحوم یغمایی به مسافرت می‌رفتند شما اداره می‌کردید؟ در این زمینه هم بفرمایید؟
- چند بار بله، نه این که به طور دائم، چون خوشبختانه اقوام و خویشانش بودند و به او کمک می‌کردند، دو یا سه بار هم برای مطالعات و تحقیقات به خارج رفت و طول کشید و من فرمایش ایشان را قبول می‌کردم، البته کار عمده‌ای نکردم، سیاست او را اعمال می‌کردم.
- جز یغما، اداره موقت مجله‌های دیگری را هم عهده‌دار بوده‌اید؟
- نه چیز دیگری نبوده و کار عملی برای مجله‌های دیگر هم نکرده‌ام و همیشه سعی‌ام این بود که مقالاتم پراکنده نباشد و معمولاً در همین چند تا مجله منتشر می‌کردم. مگر به‌طور خیلی استثنایی که یک چیزی را به جای دیگری بدهم آن هم به مناسبتی. مثلاً دوره‌ای کوتاه به علت دوستی و آشنایی با مدیران روزنامه‌ها و مجله‌ها نوشته‌هایی از من چاپ شده است. داریا، آیین، خاورزمین اینهایی است که یادم می‌آید. شاید در ستاره و گل‌های رنگارنگ هم یکی دو تا مطلب نوشته‌ام، بقیه را به یاد ندارم.

- گویا اولین نقد کتاب‌هایی که شما نوشته‌اید با نام مستعار چاپ شده، اگر امکان دارد نام‌های مستعار خود را بفرمایید.
- عرض کنم که در همان جهان نو و یک مجله‌ای هم بود به نام عالم هنر که آقای علی کسمایی می‌نوشت و ۷ یا ۸ شماره درآمد. آن قدری هم که یادم هست در سخن هم من اینجور مطالبی داشتم یا غالباً بی‌امضا است، یا با امضا. در سخن مرسوم امضای مستعار نبود ولی در جهان نو و عالم هنر آنهایی که امضا دارد، که امضا دارد. البته بعضی‌ها را با اسم مستعار کریم محمدی نوشتم و الف. جويا. شاید یکی دو تا دیگر هم نام مستعار داشته‌ام که خودم هم حالا به یاد ندارم.
- فکر گردآوری فهرست مقالات چه زمانی در ذهن شما شکل گرفت و چه کسانی در این راه به شما کمک کردند؟
- من از آغاز شروع به کارم در دانشکده حقوق فهرست‌های مختلف اروپایی را می‌دیدم. ضرورت این که بدانیم چه مقاله تحقیقی در کجا چاپ شده است، در ذهنم پیدا شد و مرحوم دکتر محسن صبا که رئیس آن کتابخانه بود و خودش متخصص کتابداری بود از فرانسه همیشه از فهرست‌ها برای ما صحبت می‌کرد و ضرورت این وسیله اولیه تحقیق که باید هر چه زیادتر بشود را به ما یادآور می‌کرد. می‌دانید که خودش فهرست کتاب‌های فرانسه را راجع به ایران تهیه کرده بود و در همان وقت مشغول تهیه فهرست کتاب‌های انگلیسی درباره ایران بود. من هم روی همین انگیزه‌ها به فکر این افتادم، مقالاتی را که سعید نفیسی، عباس اقبال، ملک‌الشعرا، بهار، مینوی و

دیگران نوشته‌اند، اینها را فهرست نویسی کنم. برای این که این کار را بتوانم شروع کنم اول لازم بود که مجموعه‌ای از مجله‌ها باشد که در آنجا - کتابخانه دانشکده حقوق - نبود. یکی دو سال طول کشید تا از کتابفروشی‌ها و کهنه‌فروش‌ها مجله‌ها را بخریم و گردآوری کنیم. مخصوصاً باید از آقای دانش‌پژوه یاد کنم که در این کار صمیمانه همکاری داشت. و برای گردآوری مجموعه نشریات همکاری می‌کرد و بدین ترتیب توانستیم مجموعه نسبتاً کامل و خوبی را فراهم کنیم.

○ پس از این که این مجله فراهم شد من کارم را شروع کردم و به تدریج پیش می‌رفت، تقریباً کار رو به اتمام بود که اولین جلد ایندکس اسلامیکوس به دستم رسید. این کتاب را پیرسن رئیس کتابخانه مدرسه السنه شرقی دانشگاه لندن تهیه کرده بود. دیدم او همین فکر را به طور وسیع‌تر و روش بهتر برای مجله‌های شرق‌شناسی انجام داده و به ترتیب موضوعی در آورده است. در حالی که من آن کار اولیه‌ای که می‌خواستم انجام دهم به ترتیب نام اشخاص بود. یعنی همه مقاله‌های نصرالله فلسفی یک جا، همه مقاله‌های سعید نفیسی یک جا و اشخاص دیگر رسیدن این کتاب فکر مرا عوض کرد و شروع کردم با روشی که او در تقسیم‌بندی در پیش گرفته کار را دنبال کردم البته با یک تطبیق‌هایی با مقتضیات ایران این کار را انجام دادم. خوشبختانه دکتر صفا کتاب را قبول کرده که در سلسله انتشارات دانشگاه چاپ شود. البته معرف کتاب دکتر صبا بود. برای این که ما با آقای دانش‌پژوه و آقای دکتر صبا گروهی درست کرده بودیم به نام گروه کتابشناسی ملی ایران و کاغذی دکتر صبا به عنوان رئیس این گروه نوشت به آقای دکتر صفا رئیس

انتشارات دانشگاه، و این کتاب را به او معرفی کرد و او هم قبول کرد و جلد اولش درآمد. باید عرض کنم که یک تنه این کار را انجام دادم. جلد دوم و سوم آن را هم به همین ترتیب شخصاً انجام دادم. یعنی فراهم آوردن فیش‌ها و تقسیم‌بندی و آماده‌سازی آن برای چاپ فقط در جلد سوم غلطگیری کتاب را دوست مفتح من آقای عبدالحسین آذرنگ که آن وقت برای انتشارات فرانکلین کار می‌کرد و از ادیتورهای آنجا بود، زیر نظر گرفت و انجام داد. جلد چهارم و پنجم را هم شخصاً انجام دادم و معاضد و همکاری نداشتم. اما این که سرنوشتش چه می‌شود، باید بگویم که تا امروز به سرنوشت بنده متصل بوده و بعد از این هم خدا عالم است.

● کار جلد ششم به کجا رسیده است؟

○ فیش‌های جلد ششم را هم نوشتم. چون من به تدریج کار می‌کنم و تقریباً هر هفته که مجله‌های تازه می‌آید، ناچارم بنویسم تا روی هم تلنبار نشود. وگرنه کسی که بخواهد یک‌جا کار را انجام دهد، از عهده بر نمی‌آید.